خبر

دبیر شورای عالی امنیت ملی با اشاره به شلیک‌های مداوم و هدفمند نیروهای مسلح تأکید کرد

تازیانه‌های خشم ملت ایران بر پیکر نظامیان آمریکایی

دبیر شورای عالی امنیت ملی پیامی صادر کرد. سیدمحمدباقر ذوالقدر نوشت: «هر ستون دود در منطقه، یعنی هدف قرار گرفتن یک مرکز نظامی یا امنیتی و یا مالی آمریکا. شلیک‌های مداوم و هدفمند رزمندگانِ ما، تازیانه‌های خشم ملت به پاخاسته ایران است که بر گرده نظام سلطه فرود می‌آید و تا تسلیم کامل دشمن و گرفتن انتقام خون کودکان مظلوم میناب و لامرد و... ادامه خواهد داشت؛ به فضل الهی».

دیدگاه

ترامپ روی ارّه ایرانی

ادامه از صفحه اول

در این شرایط، آمریکا تلاش می‌کند با افزایش هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی ایران، اراده کشور را تضعیف کند اما تجربه نشان داده این راهبرد نیز موفق نخواهد بود. اضافه بر اینکه حمله به زیرساخت‌های حیاتی نه‌تنها موجب تغییر رفتار ایران نشد، بلکه انسجام داخلی و انگیزه برای بازسازی و مقاومت را نیز افزایش داد. سرعت خیره‌کننده ایران در بازسازی نیز مورد توجه قرار گرفته است. از سوی دیگر، هر چه دامنه این نوع حملات گسترش یابد، هزینه‌های سیاسی آن برای آمریکا نیز افزایش خواهد یافت، زیرا افکار عمومی جهان نسبت به آسیب دیدن زیرساخت‌های غیرنظامی حساسیت بیشتری نشان می‌دهد.

■ بازدارندگی در حال باز تعریف است

تحولات اخیر تنها درباره ایران و آمریکا نیست، بلکه تصویری از تغییر قواعد بازدارندگی در دنیای امروز ارائه می‌کند. تا چند سال پیش تصور غالب این بود که فناوری‌های پیشرفته غرب، امکان شناسایی، رهگیری و خنثی‌سازی تقریبا همه تهدیدها را فراهم کرده اما پیشرفت فناوری‌های موشکی، پهپادی، جنگ الکترونیک و سامانه‌های هوشمند، این تصویر را به‌تدریج تغییر داد. این همان موضوعی است که بارها توسط رسانه‌های دنیا بازتاب یافته؛ ایران با پهپاد ۲۰ هزار دلاری، پرتابه‌های ۳۵ میلیون دلاری را نابود می‌کند و نظم سنتی نظامی را به هم ریخته است. در این جنگ مشخص شد بازدارندگی دیگر صرفا به تعداد هواپیماها یا ناوهای جنگی وابسته نیست، بلکه سرعت تصمیم‌گیری، دقت اطلاعات، توان اختلال در سامانه‌های دشمن و قابلیت غافلگیری، به همان اندازه اهمیت دارد. به همین دلیل، بسیاری از کشورها ناچار خواهند بود در دکترین‌های دفاعی خود و وابستگی به توانمندی نظامی آمریکا تردیدهای جدی به خرج داده و متناسب با واقعیت‌های جدید بازنگری امنیتی انجام دهند؛ موضوعی که در اروپا می‌توان آن را به عیان دید.

■ واشنگتن در برابر یک انتخاب دشوار

ادامه این روند، آمریکا را نیز با پرسش‌های مهمی روبه‌رو کرده است: افزایش فشار نظامی می‌تواند اهدافی را محقق کند که تاکنون محقق نشده؟ تشدید حملات، ایران را به تغییر رفتار وادار خواهد کرد یا صرفا دامنه بحران را گسترش می‌دهد؟ این پرسش‌ها در شرایطی مطرح می‌شود که هزینه‌های اقتصادی جنگ، نگرانی متحدان منطقه‌ای، فشار افکار عمومی و اختلافات داخلی آمریکا، فضای تصمیم‌گیری کاخ سفید را پیچیده‌تر کرده است. هرچه بحران طولانی‌تر شود، هزینه حفظ حضور گسترده نظامی نیز افزایش خواهد یافت و همین مساله، دامنه انتخاب‌های واشنگتن را محدودتر می‌کند.

■ منطقه در آستانه نظمی متفاوت

شاید مهم‌ترین پیام این تحولات، پایان تدریجی دورانی باشد که در آن، اعمال قدرت نظامی به تنهایی می‌توانست نظم منطقه را تعیین کند. امروز بازیگران منطقه‌ای نقش مستقل‌تری یافته‌اند، موازنه‌های امنیتی پیچیده‌تر شده و قدرت‌های جهان نیز با احتیاط بیشتری وارد معادلات غرب آسیا می‌شوند. این بدان معنا نیست که آمریکا قدرت خود را از دست داده، بلکه نشان می‌دهد ابزار نظامی دیگر کارکرد گذشته را ندارد. در چنین فضایی، هرگونه محاسبه‌ای که بر پایه برتری مطلق نظامی طراحی شود، با احتمال بیشتری در معرض شکست قرار خواهد گرفت.

■ وقتی زور به تنهایی کافی نیست

دور جدید حملات آمریکا علیه ایران، دست‌کم تا امروز، نتوانسته به مهم‌ترین هدف خود یعنی تغییر محاسبات راهبردی تهران دست یابد. این مساله، بیش از هر چیز، بیانگر محدودیت‌های استفاده از قدرت سخت در محیط پیچیده امنیتی امروز است. واقعیت آن است که هیچ‌یک از بازیگران منطقه از تداوم این بحران سود نخواهند برد. افزایش تنش، امنیت انرژی، تجارت جهانی و ثبات سیاسی غرب آسیا را بیش از گذشته در معرض تهدید قرار می‌دهد اما اگر قرار باشد این بحران روزی پایان یابد، این پایان نه از مسیر افزایش بمباران‌ها، بلکه از مسیر پذیرش واقعیت‌های جدید قدرت ایران در منطقه خواهد گذشت.

شاید مهم‌ترین درس تحولات اخیر همین باشد: دوران تحمیل اراده از طریق قدرت نظامی، دست‌کم در غرب آسیا، بیش از هر زمان دیگری با تردید روبه‌رو شده است. هر راهبردی که این واقعیت را نادیده بگیرد، حتی اگر از پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی جهان نیز برخوردار باشد، در دستیابی به اهداف سیاسی خود با دشواری‌های جدی مواجه خواهد شد. دیر نخواهد بود که آمریکا خود را در وضعیتی اره‌گونه قرار می‌دهد؛ وضعیتی که نه راه پس دارد و نه پذیرش مختصات قدرت ایران ساده خواهد بود.

گزارش «وطن امروز» درباره سناریوهای احتمالی آمریکا علیه ایران و بن‌بست ترامپ در مسیر نظامی

گیجی جنگی!

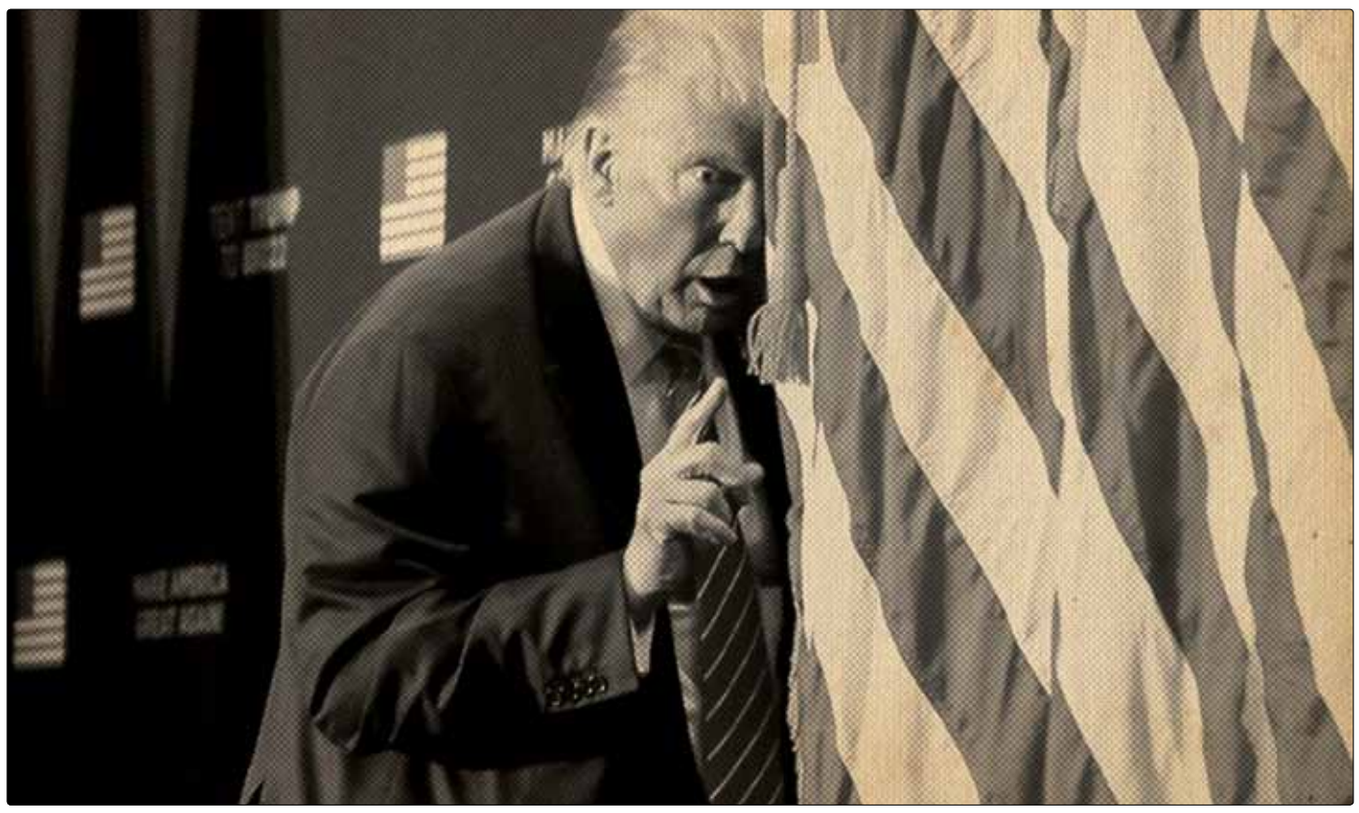

گروه سیاسی: درباره سناریوی ترامپ در قبال ایران، پیش‌بینی‌های مختلف و متضادی مطرح شده است. به صورت کلی، اکنون ۳ احتمال درباره سناریوهای فرضی آمریکا در قبال ایران و مسیر خروج از وضعیت فعلی، مطرح است.

۱- زمینه‌سازی برای جنگ گسترده

۲- جنگ محدود با نشانه‌گذاری محدود

۳- شکل‌گیری توافق محدود

به نظر می‌رسد محتمل‌ترین پیش‌بینی‌ها از تصمیم ترامپ درباره ایران، همین موارد باشد.

در کنار این پیش‌بینی‌ها، شاید لازم باشد تصمیمات ترامپ را از زاویه‌ای دیگر نیز ارزیابی کرد.

مهم‌ترین شاخصه و ویژگی رفتار ترامپ در قبال ایران، تزلزل و سینوسی بودن تصمیماتش است. اکنون دیگر کاملا پیداست ترامپ، بویژه پس از جنگ ۴۰ روزه، ایده مشخصی درباره ایران ندارد.، البته منظور از ایده، سناریوهایی است که ترامپ نسبت به موفقیت‌آمیز بودن آنها مطمئن است.

ترامپ قطعا تمایل دارد بتواند از طریق نظامی در مقابل ایران به پیروزی برسد اما اکنون بیشتر از هر کسی می‌داند در برابر ایران، اقدام نظامی موثر نیست؛ دست‌کم اهداف ترامپ درباره ایران را محقق نمی‌کند. اکنون این آرزوی ترامپ است که بتواند برابر ایران به یک پیروزی مهم و قانع‌کننده دست یابد و با استناد به این پیروزی، به لشکرکشی علیه ایران خاتمه دهد اما مشکل ترامپ دقیقا از همین‌جا شروع می‌شود که نه‌تنها امکان به دست آوردن این پیروزی را ندارد، بلکه ایران نیز نشان داده مطلقا تمایل ندارد با دادن یک دستاورد، ولو نمایشی، مسیر خروج ترامپ از وضعیت فعلی را فراهم کند. بنابراین ترامپ نه خودش می‌تواند به یک دستاورد قابل قبول در برابر ایران برسد و نه ایران حاضر است امتیاز مهمی به او بدهد.

ترامپ حالا در چنین وضعیتی گرفتار شده است. همه پیشنهادات نظامی و دیپلماتیک روی میز ترامپ درباره ایران، بر اساس این طراحی شده که او بتواند در برابر ایران یک پیروزی به دست بیاورد و آنگاه خاتمه جنگ علیه ایران را اعلام کند. از طرف دیگر، شخصیت‌شناسی ترامپ نشان می‌دهد او حاضر نیست بدون به دست آوردن یک پیروزی دلخواه، جنگ علیه ایران را خاتمه دهد.

آنچه ترامپ با تفاهمنامه خاتمه جنگ با ایران کرد، نشان می‌دهد برآورد عمومی و قضاوت افکار عمومی در آمریکا، برای او خط قرمز است. پس از امضای تفاهمنامه با ایران، ترامپ متوجه شد فضای سیاسی و رسانه‌ای، همین‌طور افکار عمومی آمریکا، اگرچه با پایان جنگ علیه ایران موافق است اما مفاد تفاهمنامه خاتمه جنگ با ایران را به مثابه سند شکست و تسلیم واشنگتن در قبال ایران می‌داند. دقیقا به همین دلیل تصمیم گرفت خیلی زودتر از آنچه تصور می‌شد، تفاهمنامه را نقض کرده و کنار بگذارد. ترامپ متوجه شد تفاهمنامه با ایران، اگرچه دست‌کم مشکل تنگه هرمز را حل کرد اما در افکار عمومی آمریکا، به قیمت شکستش در برابر ایران تمام شد.

■ دست و پا زدن در باتلاق

ترامپ ۳ هفته پس از امضای تفاهمنامه، آن را کنار گذاشت و مجددا به مسیر نظامی‌گری بازگشت اما این به معنای پیدا کردن ایده‌های جدید در مقابل ایران نیست. همه تهدیداتی که ترامپ در ۲ هفته گذشته علیه ایران مطرح کرد، تکراری است و پیش از این، هم در زمان جنگ ۴۰ روزه و هم در زمان آتش‌بس از جانب او مطرح شده بود.

حمله زمینی و اشغال جزایر جنوب ایران مانند جزیره خارک، حمله به زیرساخت‌های ایران، همین‌طور حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، همه تهدیداتی تکراری است. افکار عمومی سوال می‌کند اگر امکان موفقیت این سناریوها وجود دارد، چرا ترامپ پیش از این و در جنگ ۴۰ روزه یا حتی پس از آن و تا پیش از امضای تفاهمنامه خاتمه جنگ آنها را اجرایی نکرد؟

از آن مهم‌تر، درگیری‌های روزهای اخیر در عمل باعث شد توان عملیاتی ارتش آمریکا در محیط پیرامونی ایران به‌شدت تضعیف شود. سنتکام با عقب‌نشینی از کشورهای حاشیه خلیج فارس، ابتدا تاسیسات نظامی مهم خود را به اردن برد و پس از حملات موثر ایران به این تاسیسات در اردن، اکنون آنها را به سرزمین‌های اشغالی منتقل کرده است. همزمان کاخ سفید رایزنی‌هایی را با کشورهای اروپایی آغاز کرد تا بتواند از خاک و آسمان آنها در عملیات علیه ایران استفاده کند. بعدازظهر جمعه، ترامپ مدعی شد بلغارستان به آمریکا اجازه داده از خاک و آسمان خود علیه ایران استفاده کند؛ ادعایی که در صورت صحت، نشان می‌دهد آمریکا ناچار است از ۳-۲ هزار کیلومتر دورتر، ایران را هدف قرار دهد. بنابراین توان عملیاتی آمریکا در روزهای اخیر تضعیف شده است. یعنی در مقایسه با ۹ اسفند، توان عملیاتی آمریکا با محدودیت‌های بیشتری مواجه شده و این باعث می‌شود احتمال موفقیت‌آمیز بودن حملات آمریکا به ایران کاهش یابد.

در حوزه هزینه‌های جنگ نیز ایران این بار یک راهبرد جدید در پیش گرفته است. جمهوری اسلامی ایران این بار به دنبال قطع صادرات نفت از منطقه است. اقدام اخیر انصارالله در اعمال محاصره دریایی علیه عربستان سعودی، در همین راستا قابل ارزیابی است. عربستان در طول جنگ ۴۰ روزه، همین‌طور پس از بسته شدن تنگه هرمز در ۲ هفته پیش، از طریق خط لوله ینبع، اقدام به صادرات نفت کرده است. بر اساس برخی گزارشات، سعودی روزانه ۵ تا ۷ میلیون بشکه نفت از طریق این خط لوله صادر کرده اما از زمان آغاز محاصره توسط یمن، صادرات نفت عربستان به‌شدت کاهش یافته است، به گونه‌ای که کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند احتمال قطع صادرات عربستان نیز وجود دارد. این وضعیت باعث می‌شود روند افزایش قیمت نفت تسریع شود. روز پنجشنبه قیمت هر بشکه نفت برنت تا ۱۰۱ دلار افزایش یافت. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند در صورت تداوم انسداد تنگه هرمز، همین‌طور اخلال در صادرات نفت عربستان، باید منتظر نفت ۱۴۰ دلاری بود. این وضعیت باعث افزایش هزینه‌های اقدام نظامی آمریکا علیه ایران می‌شود؛ حتی بیش از هزینه‌های جنگ ۴۰ روزه. در روزهای اخیر، در آمریکا قیمت بنزین مجددا افزایش یافته است. پیش‌بینی می‌شود قیمت بنزین در آمریکا بیشتر از زمان جنگ ۴۰ روزه شود؛ اتفاقی که موجب انتقادات گسترده از ترامپ و اطرافیانش می‌شود و نگرانی‌های جمهوری‌خواهان درباره نتایج انتخابات کنگره را بیشتر می‌کند.

قطع صادرات نفت، تنها راهبرد نفتی ایران برای افزایش هزینه‌های تجاوز آمریکا نیست. پس از آنکه ترامپ چندین بار تهدید کرد زیرساخت‌های حیاتی ایران را هدف قرار می‌دهد، ایران این تهدید را با یک تهدید بزرگ‌تر پاسخ داد. ایران اعلام کرد در صورت حمله به زیرساخت‌هایش، بویژه نیروگاه‌های برق، نه‌تنها نیروگاه‌های برق کشورهای همپیمان و همکار آمریکا در جنگ علیه ایران را هدف قرار می‌دهد، بلکه فراتر از آن، چاه‌های نفت این کشورها را نیز به آتش می‌کشد. این تهدید ایران، برای آمریکا و سایر خریداران بزرگ دنیا یک تهدید هولناک است. حمله به چاه‌های نفت، یعنی «کمبود نفت» و «نفت گران» در یک زمان چند ساله.

اگر پیش از این، بازگشایی تنگه هرمز باعث می‌شد قیمت نفت در یک بازه کوتاه، ریزش کند اما در صورت حمله ایران به چاه‌های نفت دوستان آمریکا در منطقه، دنیا وارد یک بحران بزرگ خواهد شد. تولید نفت تا چند سال به‌شدت کاهش می‌یابد و در این مدت، قیمت نفت نیز حتی در صورت باز شدن تنگه هرمز، گران‌تر خواهد شد. این تهدید ایران، یک تهدید کاملا معتبر است و نشان می‌دهد ایران در زمینه بازدارندگی، کارت‌ها و اهرم‌های موثری در اختیار دارد، البته این همه کارت‌ها و اهرم‌های ایران نیست.

در مقابل تهدید ترامپ به هدف قرار دادن تاسیسات هسته‌ای ایران، بویژه تاسیساتی که ترامپ مدعی است در منطقه کوه کلنگ در نزدیکی نطنز قرار دارد، جمهوری اسلامی ایران گزینه‌های مختلفی برای پاسخگویی دارد. ایران در پاسخ به این حمله احتمالی آمریکا می‌تواند بدون تغییر دکترین هسته‌ای خود، طیف وسیعی از گزینه‌ها، از افزایش درصد غنی‌سازی گرفته تا خروج از ان‌پی‌تی را در دستور کار قرار دهد. جمهوری اسلامی ایران این گزینه‌های احتمالی را از طریق واسطه‌ها به طرف مقابل منتقل کرده است. هم ترامپ و هم ژنرال‌های ارشد پنتاگون می‌دانند حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران ولو از طریق هر سلاحی انجام شود، متضمن موفقیت نیست و حتی گفته می‌شود به همین خاطر ترامپ نسبت به انجام این سناریو دچار تردید است. رئیس‌جمهور آمریکا از یک سو نسبت به موفقیت‌آمیز بودن این حمله تردید دارد و از سوی دیگر، نگران واکنش هسته‌ای ایران است. تصور کنید ایران در پاسخ به حمله آمریکا به تاسیسات کوه کلنگ، اعلام کند غنی‌سازی را از ۶۰ به ۹۰ درصد افزایش خواهد داد. این اقدام ایران، سند رسمی و آشکار شکست طرح آمریکا در حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران است؛ اقدامی که در عمل نشان می‌دهد نه‌تنها ترامپ نتوانسته به زعم خود، تهدید هسته‌ای ایران را از بین ببرد، بلکه آن را بیشتر هم کرده است.

درباره سناریوی حمله زمینی و اشغال برخی جزایر مانند خارک یا هرمز یا دیگر جزایر، به نظر می‌رسد این سناریو بیش از آنکه یک طرح واقعی برای حمله به ایران باشد، یک عملیات روانی فیک و جعلی است. این سناریو در زمان جنگ ۴۰ روزه بارها از سوی ترامپ مطرح اما هرگز عملیاتی نشد. بعدها وال‌استریت ژورنال در گزارشی فاش کرد دلیل کنار گذاشته شدن این سناریو از سوی ترامپ، این بود که از یک سو، دن کین، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا و دیگر فرماندهان ارشد پنتاگون، موفقیت‌آمیز بودن این طرح را تضمین نکردند و از سوی دیگر، فرماندهان نظامی آمریکا تصریح کردند در صورت اجرای این سناریو، احتمال تلفات نظامیان این کشور بسیار بالا خواهد بود. نهایتا این طرح از روی میز برداشته شد.

اکنون نیز این عوامل همچنان وجود دارد. ضمن اینکه همان‌گونه که گفته شد، حملات اخیر ایران به پایگاه‌ها و تاسیسات نظامی مهم آمریکا در منطقه، بویژه در کویت، باعث کاهش توان عملیاتی آمریکا و به صورت مستقیم، تضعیف توان عملیات زمینی و اشغال جزایر ایرانی شده است. البته باز هم باید تاکید کرد با توجه به واقعیت‌های موجود میدانی، حمله زمینی و اشغال یک یا چند جزیره ایرانی، بیشتر یک عملیات روانی و نمایش رسانه‌ای برای القای توان نظامی آمریکا در برابر ایران است.

به هر حال، بررسی مختصر سناریوهای نظامی آمریکا علیه ایران و پاسخ‌های احتمالی ایران به آنها و نتیجه و هزینه‌های این پاسخ‌ها، به صورت واضح نشان می‌دهد اکنون رئیس‌جمهور آمریکا یک ایده یا ایده‌های تضمین‌شده برای ثبت یک پیروزی نظامی بر ایران ندارد. او می‌تواند خساراتی به ایران تحمیل کند اما به پیروزی نمی‌رسد.

■ چرا به جنگ بازگشت؟

پس از امضای تفاهمنامه خاتمه جنگ میان ایران و آمریکا، تقریبا بیشتر تحلیلگران مسائل بین‌الملل در دنیا تصور می‌کردند ترامپ یا دیگر به جنگ با ایران بازنمی‌گردد، یا زمانی دوباره وارد جنگ علیه ایران می‌شود که جمهوری‌خواهان در انتخابات کنگره پیروز شده باشند و معادلات میدانی با ایران، به طرز محسوسی به سود آمریکا تغییر کرده باشد. برخی صاحبنظران در ایران نیز بر این باور بودند ترامپ پس از انتخابات کنگره، نیز پس از تامین ذخایر نفتی آمریکا و دیگر خریداران بزرگ نفت، احتمالا در پاییز امسال دوباره وارد جنگ علیه ایران خواهد شد.

با این حال، کمتر کارشناسی پیش‌بینی می‌کرد ترامپ به این سرعت، در حالی که هنوز از زمان امضای تفاهمنامه یک ماه نگذشته باشد، دوباره جنگ علیه ایران را از سر بگیرد اما ترامپ مجددا به جنگ بازگشت تا یک بار دیگر، ناظران بین‌المللی را غافلگیر کند.

اکنون سوال مهم این است: چرا ترامپ به این سرعت به جنگ بازگشت؟ ترامپی که برای امضای تفاهمنامه دست و پا می‌زد و همه منطقه را واسطه کرده بود تا ایران را راضی به پذیرش تفاهمنامه کند؛ ترامپی که برای جلوگیری از شرارت نتانیاهو در لبنان و شکست تفاهمنامه، حاضر شد امتیازات مهمی به ایران بدهد؛ چه شد تفاهمنامه را کنار گذاشت و دوباره به ایران حمله کرد؟ ترامپی که پس از امضای تفاهمنامه و برای دفاع از این تصمیم خود صراحتا گفته بود اگر جنگ علیه ایران ۲ سال دیگر هم طول می‌کشید، تنگه هرمز باز نمی‌شد، چرا کاری کرد که تنگه هرمز دوباره مسدود شود؟ ترامپی که پس از امضای تفاهمنامه به آمریکایی‌ها قول داده بود قیمت اقلام گران‌شده، بویژه بنزین به سرعت پایین خواهد آمد و آمریکایی‌ها دیگر با چنین تورمی روبه‌رو نخواهند شد، چرا به فاصله ۳ هفته، مجددا کاری کرد که قیمت نفت به بالای ۱۰۰ دلار در هر بشکه برسد و آمریکایی‌ها دوباره با بنزین گران مواجه شوند؟ اینها سوالات مهمی است که اکنون کارشناسان با آن مواجهند. شاید برخی، ادعای ترامپ را تکرار کنند و مدعی شوند ایران در موضوع تنگه هرمز، تفاهمنامه را نقض کرد و ترامپ نیز به لحاظ شخصیتی تحمل چنین رفتاری را نداشت و دستور حمله به ایران را صادر کرد اما همه می‌دانند این ادعایی کذب است که ترامپ برای توجیه حملات مجدد خود به ایران ساخت. واقعیت این است که ارتش آمریکا بر خلاف بند ۵ تفاهمنامه، ترددها در تنگه هرمز را دستکاری کرد تا کنترل ایران بر این ترددها را که در تفاهمنامه پذیرفته شده بود، مختل کند. از این رو این ادعا از اساس کذب و غیر واقعی است.

از سوی دیگر شاید برخی بر این باور باشند پیت هگست، وزیر جنگ و ژنرال‌های ارشد پنتاگون این بار طرح‌هایی تضمین شده درباره موفقیت سناریوهای نظامی علیه ایران روی میز ترامپ گذاشتند و او را به بازگشت به جنگ ترغیب کردند. این فرضیه نیز بی‌اساس است. دست‌کم واقعیت‌های میدانی جنگ در ۲ هفته گذشته، قرینه‌های چنین فرضیه‌ای را نشان نمی‌دهد. از سوی دیگر، بیش از ۲ هفته از حملات جدید آمریکا به ایران گذشته است، پس چرا ترامپ این طرح‌ها و سناریوهای فرضی را اجرایی نمی‌کند و همچنان امیدوار است از طریق واسطه‌ها، ایران را به عقب‌نشینی از کنترل تردد در تنگه هرمز تشویق می‌کند؟ خب! پس دلیل ترامپ برای بازگشت به جنگ چه بوده و چیست؟

برای پاسخ به این سوال، می‌توان چند نکته را بیان کرد.

۱- همان‌گونه که گفته شد، ترامپ پس از شکست نظامی در جنگ ۴۰ روزه، در محافل سیاسی و رسانه‌ای به‌شدت مواخذه و سرزنش شد. او تصور می‌کرد در صورت انجام یک توافق با ایران، می‌تواند فضای انتقادی نسبت به خود را تغییر دهد اما پس از امضای تفاهمنامه و انتشار مفاد آن، حجم انتقادات از او نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه بیشتر هم شد. اگرچه منتقدان از خاتمه جنگی بی‌فایده و هزینه‌ساز استقبال کردند اما با بررسی مفاد تفاهمنامه، تصریح کردند این تفاهمنامه، سند شکست و تسلیم ترامپ در برابر ایران است.

بر همین اساس، احتمالا ترامپ پس از مشاهده واکنش‌ها و مهم‌تر از آن، پس از آنکه فهمید قضاوت و برآورد افکار عمومی آمریکا، شکست او در این تفاهمنامه است، تصمیم گرفت به‌سرعت از آن خارج شود. به لحاظ روان‌شناختی، بسیاری معتقدند این یکی از مهم‌ترین مواردی است که می‌توان درباره چرخش ترامپ از مسیر دیپلماسی به مسیر نظامی اقامه کرد.

۲- اطراف ترامپ، طیف‌های مختلف با سلایق متفاوت سیاسی وجود دارند. بررسی این سلایق نشان می‌دهد بخش زیادی از اطرافیان و افراد مورد وثوق ترامپ را جنگ‌طلبان ضدایرانی تشکیل داده‌اند؛ افرادی که به واسطه ارتباطات با لابی صهیونیستی، همینطور گرایشات رادیکال، نسبت به حل و فصل اختلافات با ایران از مسیر دیپلماسی اعتقادی ندارند و معتقدند ترامپ باید از طریق نظامی به اهداف خود در ایران دست یابد. به نظر می‌رسد لابی‌های این طیف‌هایی قدرتمند در بازگشت ترامپ به میدان جنگ علیه ایران، تأثیر مستقیم داشته است.

۳- اکنون برای همه مسجل شده رابطه ترامپ با لابی‌های متنفذ صهیونیستی، بویژه میریام ادلسون، یک رابطه طبیعی نیست. برخی معتقدند ترامپ همه موجودیت خود را مدیون این لابی‌ها، به‌خصوص میریام ادلسون است و حمله به ایران، تعهدی است که ترامپ پیش از انتخابات ۲۰۲۴ و در ازای حمایت از ترامپ، به آنها داده است. ضمن اینکه این افراد بر این باورند ترامپ چون میزان نفوذ و قدرت این لابی‌ها در کلونی‌های قدرت و کریدورهای تصمیم‌گیری آمریکا را می‌داند، سرپیچی از تعهد خود به آنها را مساوی با حذف از قدرت می‌داند. به معنای دیگر، ترامپ از دولت پنهان در آمریکا می‌ترسد و به همین خاطر، ترجیح می‌دهد با آنها سرشاخ نشود. موضع این لابی‌ها درباره ایران مشخص است. بدون تردید فشارهای این لابی‌ها بر تصمیم ترامپ برای کنار گذاشتن تفاهمنامه خاتمه جنگ علیه ایران و از سرگیری جنگ موثر بوده است.

۴- ماجرای اخاذی صهیونیست‌ها و موساد از ترامپ بر سر پرونده فساد جفری اپستین حالا صرفا یک فرضیه نیست. پیش از این بسیاری از مقامات مطرح سیاسی آمریکا گفته بودند موساد اسناد فساد ترامپ در پرونده اپستین را در اختیار دارد و با نوارهای فساد ترامپ، در حال اخاذی از او و کشاندن آمریکا به جنگ علیه ایران است. پس از شروع حملات جدید آمریکا به ایران، معاون ترامپ در اظهار نظری بی‌سابقه گفت اپستین با موساد و دولت پنهان آمریکا ارتباط داشته است. اظهارنظر بی‌سابقه جی‌دی ونس، به صورت غیر مستقیم، اخاذی موساد و نتانیاهو از ترامپ بر سر پرونده اپستین را یادآوری می‌کند. وقتی معاون ترامپ این را می‌گوید، باید این موضوع را قطعی دانست. نتانیاهو اصلی‌ترین مخالف پایان جنگ آمریکا علیه ایران، همین‌طور تفاهمنامه و هر نوع توافقی با ایران است. به همین خاطر، بسیاری معتقدند ماجرای اخاذی موساد و نتانیاهو و به طور کلی لابی صهیونیستی از ترامپ، در تصمیم ترامپ برای کنار گذاشتن تفاهمنامه و از سرگیری حملات به ایران موثر بوده است.

■ سردرگم‌تر از همیشه

ترامپ هیچ ایده تضمین‌شده‌ای برای اقدام نظامی گسترده علیه ایران ندارد. دقیق‌ترین ارزیابی درباره تصمیم ترامپ علیه ایران این است که او حقیقتا نمی‌داند چه کند! از یک سو مجبور است به یک پیروزی مشخص در برابر ایران دست یابد اما از سوی دیگر نه توان به دست آوردن این پیروزی را دارد و نه ایران اجازه می‌دهد ولو یک پیروزی نمایشی و نمادین به دست آورد. ایده‌های او تکراری و موفقیت آنها تضمین‌نشده است. ضمن اینکه ریسک این ایده‌ها نیز بسیار زیاد است. ایران صراحتا به او پیام داده در برابر هر کدام از سناریوهای احتمالی او، چه پاسخ‌هایی می‌دهد. رفتار ایران چه در جنگ ۴۰ روزه و چه پس از آن نیز ثابت کرده جمهوری اسلامی تهدیدهایش را عملیاتی می‌کند. لذا در کنار ریسک بالا و عدم تضمین موفقیت، هزینه‌های سناریوهای احتمالی ترامپ نیز بسیار بالاست.

از طرفی، شانس ترامپ برای توافق با ایران و توقف حملات نیز پایین است. ایران نشان داده از موضع خود یعنی کنترل تردد کشتی‌ها در تنگه هرمز کوتاه نمی‌آید. تصور اینکه حملات به ایران متوقف شود و ایران همچنان ترددهای تنگه هرمز را کنترل کند، برای ترامپ غیر قابل تحمل است. این حالت، یعنی پذیرش یک شکست بزرگ دیگر.

تجسم این شرایط، به‌روشنی سردرگمی و استیصال ترامپ را نشان می‌دهد.

ترامپ وارد مسیری شده که راه بازگشتی ندارد. از طرفی هم، او هر لحظه با این ترس دست و پنجه نرم می‌کند که در صورت شکست سناریوهای نظامی‌اش علیه ایران، باید چه تبعات و فشارهایی را تحمل کند.

مواضع متناقض و تهدیدات اخیر او علیه ایران، به‌روشنی این سردرگمی و درماندگی را نشان می‌دهد؛ رفتاری که دقیقا یادآور رفتار او در روزهای پایانی جنگ ۴۰ روزه، همین‌طور روزهای منتهی به امضای تفاهمنامه خاتمه جنگ علیه ایران است.